

بررسی تفسیری آیات انحصار و شمول علم غیب پیامبران

عصمت نیری*

محمدابراهیم ایزدخواه**

چکیده

رسول و امام برگزیدگان خدای سبحان هستند و باید از ویژگی‌های خاصی چون عصمت و علم برخوردار باشند. در قرآن، دو گروه از آیات در باره علم غیب است؛ بخشی از آن بر انحصار و بخشی بر شمول علم غیب نسبت به غیر خدا دلالت دارد. بررسی این آیات نشان می‌دهد که آیات دال بر انحصار علم غیب به خدا با آیات دال بر شمول علم غیب تعارضی ندارد، به طوری که آیات شمول به اجمال، پیامبران الهی را آگاهان به غیب معرفی می‌کند و بر آگاهی پیامبر از غیب گواهی می‌دهد، این آیات با یک عنوان کلی، علم به غیب را به آنان نسبت می‌دهد یا علم به غیب را نسبت به موارد جزئی، اثبات می‌کند. نفی آیاتی که بر نفی علم غیب از غیر خدا دلالت دارد، مطلق نیست، بلکه نفی علم غیب ذاتی و استقلالی از غیر خدا می‌کند که به قطع علم غیب ذاتی، از آن خدا است. این نفی علم غیب، با علم بر حقایق عالم، به اذن الهی و افاضه حق نسبت به انبیا و امامان، منافات ندارد.

واژگان کلیدی

آیات علم غیب، انحصار علم غیب، شمول علم غیب، علم پیامبران.

nayyeri100@gmail.com

dr.izadkhah@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۱/۲۱

*. دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی دانشگاه فردوسی (نویسنده مسئول).

** . استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه قم.

تاریخ دریافت: ۹۴/۳/۲۶

بیان مسئله

واژه «غیب» در مقابل «شهود» است؛ یعنی آنچه به واسطه حواس قابل درک نیست (فراهیدی، ۱۴۱۴: ۲ / ۱۳۶۳) و علم غیب اغلب در قرآن به عنوان قلمرو انحصاری خدای متعال معرفی می‌شود. (انعام / ۵۹؛ آل عمران / ۱۷۹؛ نمل / ۶۵) اما در کنار انحصار این علم به خدای سبحان، نگاه دیگری وجود دارد که در دیگر آیات، ارائه شده است و اظهار می‌دارد که خدا گاهی ممکن است بخشی از علم غیب را به برخی از برگزیدگان خود، اعطا کند. در نگاه بدوی ظاهر آیاتی که علم غیب را در انحصار خدای متعال می‌داند با آیاتی که از آگاهی پیامبر اکرم ﷺ و برخی از برگزیدگان الهی از غیب خبر می‌دهد، ناسازگار است. با بررسی آیات یادشده به سؤال‌های ذیل، پاسخ داده می‌شود که آیا قرآن درباره «علم غیب»، متناقض سخن گفته است؟ آیا قرآن، علم به هر نوع غیبی را از معصومان نفی می‌کند؟ آیا علم غیب در انحصار خدا است یا به افراد خاصی نیز داده شده است؟ آن افراد چه کسانی هستند و باید واجد چه شرایطی باشند؟ بنابراین ضرورت دارد که هر دو گروه آیات مورد بررسی قرار گیرد تا افزون بر رفع تعارض بین این دو گروه از آیات، علم پیامبران هم اثبات شود. در تفاسیر مختلف مانند تفسیر صافی از فیض کاشانی و المیزان از علامه طباطبایی ذیل آیات انحصار و شمول به بحث علم امام اشاره شده است. و همچنین کتاب‌هایی در زمینه علم امام نگارش یافته است، که در آن به‌طور پراکنده در مباحث کلامی، به این موضوع پرداخته شده است؛ مانند: رساله الامامة و التبصرة من الحيرة از علی بن بابویه (م. ۳۲۹ ق)؛ رساله الامامة از شیخ صدوق (م. ۳۸۱ ق)؛ رساله الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد از شیخ مفید (م. ۴۱۳ ق)؛ رساله الامامة از خواجه نصیرالدین طوسی (م. ۶۷۳ ق) از کتب متقدمان و ده‌ها رساله دیگر از متأخران از جمله، علم برگزیدگان در نقل و عقل و عرفان از محمد اسدی گرمارودی؛ علم امام از محمد زمان رستمی و طاهره آل‌بویه و نیز آیت‌الله نجفی لاری در کتاب معارف سلمانیه به‌طور مستقل به مسئله علم امام پرداخته است و در مقاله‌ای با عنوان «علم غیب و علم لدنی پیامبر ﷺ» از منظر امام خمینی، فصلنامه حضور، نوشته حسین صالحی مالستانی، هیچ یک از آثار نگارش یافته در این موضوع، به‌طور مستقل و برجسته به موضوع علم پیشوایان الهی در آیات انحصار و شمول نپرداخته‌اند. و اما اینکه آیا علم غیب پیامبران بالفعل و گسترده است یا بالقوه؟ و نیز اثبات علم غیب ائمه و محدوده آن، بحثی کلامی است که باید با استدلال‌های کلامی و روایی به آن پرداخته شود.

اقسام آیات انحصار علم غیب

۱. آیات دال بر انحصار علم غیب به خدای متعال

آیاتی که دلالت بر حصر دارند گاه با کلمه «الا»، «انما» (احقاف / ۲۳) و گاه با اعاده ضمیر متصل به‌صورت

منفصل (مائده / ۱۱۶) و گاه با لام ملکیت و اختصاص (نحل / ۷۷)، این مقصود را بیان نموده‌اند، به‌عنوان نمونه: «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ» (انعام / ۵۹) خزانه‌های غیب نزد اوست و جز او کسی نمی‌داند» در این آیات مطلبی که ابتدا به ذهن می‌آید این است که علم غیب را منحصر به خدا می‌داند و معنای حصر آن است که خدای متعال غیب می‌داند و غیر او حتی پیامبر و امام، نیز به غیب آگاهی ندارند. (خواجوی، ۱۴۱۷: ۱ / ۱۴۳)

تحلیل و بررسی

اولاً: آیات دیگری وجود دارد که به صراحت علم غیب را درباره پیامبران و بندگان شایسته خدا اثبات می‌کند از جمله: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا» (جن / ۲۶) خدا به غیب آگاه است و بر غیب خود احدی را جز کسانی که می‌پسندد از پیامبران اطلاع نمی‌دهد» علم غیب ذاتاً مال خدا است و خدا مالک حقیقی آن است و او به هر کس که بخواهد تعلیم می‌دهد، در این صورت اگر به کس دیگری نیز تعلیم دهد زمام علم باز به‌دست اوست و از مالکیت و سلطنت او خارج نمی‌شود بلکه هرگاه بخواهد از آن کس که به او تعلیم داده، می‌ستاند و رابطه او با غیب قطع می‌شود.

ثانیاً: از جمع بین این دو گروه از آیات، به‌دست می‌آید که علم غیب به خدا اختصاص یافته و به خصوص در آیاتی که با تعبیر لام ملکیت آمده، غیب، ملک خدا قلمداد شده است، بنابراین در آیاتی که استثنا وارد شده، استثنا از مملوکیت علم نیست بلکه از آگاهی به علم غیب است که تنها به صورت تعلیم الهی و افاضه از جانب او انجام می‌گیرد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۰ / ۵۳)

پاسخ تفصیلی آیات حصر: افزون بر پاسخ مذکور، جواب‌های خاصی در مورد هر یک از آیات انحصار، داده شده، که در اینجا به چند مورد اشاره می‌شود:

الف) آیه «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ» (انعام / ۵۹) می‌توان گفت این آیه شامل تمام غیب‌ها نیست و دلالت بر انحصار علم تمام غیب‌ها به خدا نمی‌کند بلکه فقط آگاهی به مفاتح غیب را در انحصار خدا قرار می‌دهد. در رابطه با «مفاتح الغیب» دو احتمال به نظر می‌رسد: نخست آنکه «مفاتح» جمع «مفتاح» به‌معنای محل باز شدن؛ یعنی انبار و خزانه باشد، بنابراین، مقصود این است که خزانه‌های غیب تنها نزد خدا است و در اختیار او است، چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: «وَأَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ؛ هَيْجَ چیزی نیست مگر آنکه خزانه‌های آن نزد ما است.» (حجر / ۲۱) بنابراین مقتضای این احتمال چنان‌که علامه طباطبایی آن را ترجیح داده است صرفاً عدم آگاهی ما سوی الله نسبت به خزانه‌های غیب است و دلالت عامی بر سلب آگاهی نسبت به تمام غیب‌ها از غیر خدا ندارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۲ / ۱۴۱)

احتمال دوم اینکه کلمه «مفاتح» جمع «مفتاح» به معنای کلید باشد؛ بنا بر این احتمال، مقصود آیه این است که کلیدهای غیب نزد خدا است و کسی جز او نمی‌تواند به غیب راه پیدا کند. مؤید این احتمال آن است

که بعضی از قراء کلمه «مفتاح» را «مفاتیح» خوانده‌اند، ولی این احتمال ضعیف بوده و فراء نیز (بنابر نقل فخر رازی) احتمال اول را اختیار کرده است. (رازی، ۱۴۰۵: ۱۳ / ۸) در هر صورت آیه مزبور شامل تمام غیب‌ها نیست و دلالت بر انحصار هر علم غیب به خدا نمی‌کند؛ زیرا اعم از آنکه مقصود از «مفاتیح، خزائن باشد و یا کلیدها، تمام غیب‌ها را شامل نمی‌شود». (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۷ / ۱۲۴)

(ب) در آیه «قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (ملک / ۲۶)، باید گفت این آیات اختصاص به علم غیب ندارد بلکه علم و آگاهی را بدون قید به خدا اختصاص می‌دهد، ولی با توجه به آیات قبل باید گفت؛ الفولام در کلمه «العلم» عهد ذکری است و اشاره به علم و آگاهی خاص دارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۹ / ۳۶۴) که با توجه به آیه قبل، مشرکان درخواست می‌کنند که وعده الهی را عملی نمایند، ولی پیامبران در جواب آنان می‌گویند علم نسبت به زمان فرا رسیدن این وعده نزد خداست و ما تنها وظیفه رسالت خود را انجام می‌دهیم، حال مقصود از این وعده یا قیامت است که از علوم مخصوص به خدا است و یا فرو آمدن عذاب و هلاکت آنان است، که در هر صورت علم و آگاهی نسبت به موضوع خاصی در آیات مطرح است و دلالتی بر سلب علم غیب به‌طور مطلق از غیر خدا ندارد. (کاشانی، ۱۳۷۳: ۶ / ۲۰۰)

(ج) در آیه «إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ» با در نظر گرفتن قسمت قبل آن و با ملاحظه کلمه «علام» باید گفت آن چه در این مورد حصر است بسیار دانا بودن است نه اصل دانا بودن به غیب (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۶ / ۲۹۱) چنان که جمله مذکور در پاسخ سؤالی قرار گرفته که از پیامبران در قیامت می‌شود: «يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَأُجِبْتُمْ* قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ؛ روزی که خدا پیامبران را جمع می‌کند پس می‌گوید چه چیز پاسخ داده شدید؟ آنان می‌گویند ما را هیچ علمی نیست تنها تو بسیار داننده غیب‌ها هستی» (مائده / ۱۰۹) در این جمله نیز مانند آیه پیش بسیار داننده بودن در خدا حصر شده است. اضافه بر اینکه در پاسخی که آنان می‌دهند و می‌گویند: «لا علم لنا» روشن است که منظور علم ذاتی است و الا معلوم است که آنان عالم بودند به اینکه امت‌های آنان چگونه دعوت آنان را پاسخ گفتند و نفی جنس علم در این مقام جز به نفی علم ذاتی قابل حمل نیست و نکته آن احتمالاً رعایت کمال ادب و خضوع در پیشگاه خدای متعال است. (فضل الله، ۱۴۱۹: ۸ / ۳۸۵؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۶ / ۱۹۹)

۲. آیات دال بر اختصاص بعض علوم غیبی به خدای متعال

آیاتی است که بعضی از علوم غیب مانند علم به وقت قیامت (احزاب / ۶۳)، نزول باران، مدت حمل و چگونگی جنس نوزاد، و موت افراد در مکان‌های خاص (لقمان / ۳۴)، جنود پروردگار (مدر / ۳۱)، افرادی که در آینده به دنیا می‌آیند (ابراهیم / ۹)، و امثال آن را به خدا اختصاص می‌دهد. در این آیات امور فوق از اموری است که آگاهی نسبت به آن از مختصات خدا به حساب آورده شده است (طباطبایی، همان، ۱۶ / ۳۵۶) حتی

در بعضی از روایات مضمون بعضی از آیات تأیید شده چنان که در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: آیا خبر ندهم به شما چیزهایی را که خدا به هیچ یک از مخلوقاتش اطلاع نداده است؟ گفتند: آری آنگاه حضرت فرمود: همانا نزد خدا است علم به ساعت (قیامت)، آمدن باران، آنچه در رحم‌ها است و هیچ کس نمی‌داند چه چیز در فردا کسب می‌کند و هیچ کس نمی‌داند در چه زمینی می‌میرد، همانا خدا دانا و آگاه است. (ابن بابویه، ۱۳۶۲: ۱ / ۲۹۰)

تحلیل و بررسی

در مورد آیاتی که دلالت بر اختصاص بعضی از علوم غیبی به خدا دارد، نکاتی قابل توجه است:
 الف) مقصود از این گونه تعبیرها «قُلْ إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ اللَّهِ» (احزاب / ۶۳) با ملاحظه نظایری که در قرآن دارد، این است که: این گونه علوم غیبی ذاتا برای خداست و هیچ کس حتی پیامبر، خود به خود دارای چنین علمی نیست و مقتضای نبوت و رسالت نیز چنین نیست که پیامبر، ذاتا واجد چنین علمی باشد.
 ب) با توجه به آیه «إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ تَمْرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِيَ قَالُوا أَدْرَاكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ» (فصلت / ۴۷)، عالم و آگاه نخستین به وقت قیامت خدای متعال است، چنان که بازگشت تمام علوم و آگاهی‌ها به او است و با این مفهوم، آیه دلالتی بر عدم آگاهی پیامبر از وقت قیامت ندارد و برای انحصار علمی ذاتی به خدا و سلب آگاهی ذاتی از پیامبر است که در افکار جاهلیت از خصوصیات مدعی نبوت و پیامبری به‌شمار می‌رفت. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۷ / ۴۰۷)

ج) در مورد اطلاع از آنچه در رحم‌ها است با توجه به قرینه «وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ» هر چیزی نزد او به اندازه‌ای است. (رعد / ۸) گفته می‌شود که: علم الهی به تمام اشیا با تمام خصوصیات آن، احاطه دارد اما حکایت از آنکه این گونه علوم، نفیا و اثباتا به کسی تعلیم داده شده، ندارد. (قرشی، ۱۳۷۷: ۵ / ۲۱۰) و شاهد دیگر این معنا اختلاف سیاق علم به ساعت با علم به این گونه امور است؛ زیرا در مورد علم به ساعت و زمان قیامت (لقمان / ۳۴) از ادات حصر استفاده شده است اما در مورد علم آنچه در رحم است، خدای متعال می‌فرماید: «اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ» (رعد / ۸) آنچه هر زن بارداری در رحم دارد، خدا از آن آگاه است که بدون حصر بیان می‌شود و مانع از آن نیست که بندگان نیز از طریق دیگری مانند وحی الهی یا الهام غیبی و یا هر راه دیگری به این امور آگاه گردند، با این تفاوت که علم خدا ذاتی و ضروری است و علم دیگران کسبی و امکانی است، که اختلاف این دو گونه تعبیر از نظر ادبی بسیار روشن است.

د) در مورد «وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ» (مدثر / ۳۱) و جز او (خدا) لشکریان پروردگارت را نمی‌داند. منظور از آیه این نیست که غیر از خدا هیچ کس به هیچ وجه آگاهی از قوا و نیروها و سپاهیان پروردگار پیدا

نمی‌کند، بلکه مقصود این است که این علم و آگاهی در اختیار خدا است و خود به خود هیچ کس نمی‌تواند بر آن احاطه پیدا کند ولی مانعی ندارد که این آگاهی توسط خدا به شخص افاضه شود، چنان که ملائکه پروردگار جزء این جنود و سپاهیان وی هستند و خدا بسیاری از آنان و طرز کار و فعالیت و نقش آنان را در عالم دنیا و آخرت به پیامبر اسلام آموخته و آن حضرت پیش از معراج بسیاری از آنان را مشاهده فرموده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۰ / ۸۹)

۳. آیات دال بر نفی علم غیب از زبان پیامبران الهی

این نوع از آیات اغلب راجع به پیامبر عظیم الشان اسلام است: «وَلَوْ كُنْتُمْ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ؛ (اعراف / ۱۸۸) و اگر از غیب با خبر بودم، سود فراوانی برای خود فراهم می‌کردم، و هیچ بدی (و زبانی) به من نمی‌رسید، من فقط بیم‌دهنده و بشارت‌دهنده‌ام برای گروهی که ایمان می‌آورند! (و آماده پذیرش حقند)» و پاره‌ای راجع به پیامبران دیگر مانند حضرت نوح است: «قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ؛ (هود / ۴۷) گفت: پروردگار! من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که از آن آگاهی ندارم؛ البته موضوعاتی که در آنها علم غیب نفی شده، موضوعاتی خاص از قبیل سرگذشت ملائکه و سرانجام کار مردم و چیزهای دیگری است: «قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرَّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ* إِنْ أَتَيْتُمْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ؛ (احقاف / ۹) بگو: من پیامبر نوظهوری نیستم و نمی‌دانم با من و شما چه خواهد شد من تنها از آنچه بر من وحی می‌شود پیروی می‌کنم، و جز بیم‌دهنده آشکاری نیستم.» اگرچه در پاره‌ای از آنها علم غیب به‌طور مطلق مورد نفی قرار گرفته است.

تحلیل و بررسی

پاسخی که به‌طور اجمال در مورد آیات گذشته بیان شده، این است که افکار زمان جاهلیت درباره پیامبران به‌گونه‌ای بوده است که افزون بر خرافی بودن، بیم آن می‌رفت مردم پس از آنکه به پیامبران ایمان آوردند آنان را به جای خدا و معبود قرار داده و آنان را پرستش کنند و در عبادت و بندگی خدا مبتلا به شرک شوند، از جمله عقاید و افکار آنان درباره پیامبران این بود که باید پیامبران از علم و آگاهی مافوق توان بشری علاوه بر آن چه به آنها از راه وحی و نبوت می‌رسد آگاهی داشته باشند و در پرتو آن دارای قدرت و توانایی فوق‌العاده‌ای باشند و بتوانند کارهای شگفت‌آوری در تمام جهان پهناور انجام دهند و اصولاً آنان نباید مانند سایرین راه بروند و غذا بخورند و با مردم داد و ستد داشته باشند و نظائر آنها، چنان که در آیاتی از قرآن آمده است: «گفتند چرا این پیامبر غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ چرا ملکی بر او فرود نمی‌آید تا به او بیم‌دهنده باشد یا گنجی بر او فرود آید یا برای او باغی باشد که از آن بخورد؟ و نمونه دیگر این آیات که در قرآن کریم آمده است» (فرقان / ۸ - ۷؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۵ / ۱۸۳؛ نجفی خمینی، ۱۳۹۸: ۱۴ / ۱۸۰) آیات

فراوانی در سرکوبی این افکار جاهلیت وارد شد که پیامبران مانند سایر مردم غذا می‌خورند، می‌خوابند و راه می‌روند؛ فقط توسط وحی به آنها پیام‌هایی داده می‌شود، تا اولاً رسالت آنان در میان توده‌های مردم پذیرفته شود و ثانیاً به‌عنوان موجودات مافوق بشری مورد پرستش قرار نگیرند، بنابراین آیات عنوان شده در این قسمت نوعاً به این منظور است، لذا این آیات، علم غیب و آگاهی را که توسط وحی و تعلیم الهی به پیامبران آموخته شود، هرگز نفی نمی‌کنند، از سویی ادعای نبوت و رسالت توأم به ادعای علم غیب و آگاهی از وحی است و معنا ندارد پیامبری ادعای نبوت و رسالت کند و آنگاه به‌طور کلی علم غیب را از خود سلب نماید. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۵ / ۱۸۴)

گذشته از پاسخ کلی مذکور، در اغلب آیات مورد بحث، نکاتی لازم به ذکر است:

(الف) در بعضی از این آیات علم غیب از پیامبر اکرم ﷺ سلب شده اما در آخر آیه، وحی که بخشی از علم و آگاهی به غیب است، اثبات می‌شود (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۲ / ۱۲۲) و در پاره‌ای از آیات پیامبر ﷺ آگاهی به هر غیبی را از خود نفی نکرده بلکه نسبت به مطالب خاصی اظهار بی‌اطلاعی می‌کند؛ مثل مسئله قیامت (انبیاء / ۱۱۱)، این مسئله قیامت و علم به ذات خدا، طبق آیات متعدد از مسائلی است که جز خدا، کسی از آن آگاهی ندارد. (جرجانی، ۱۳۷۷: ۶ / ۱۷۲)

(ب) آیه «قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ» (هود / ۴۷) گفت پروردگارا من پناه می‌برم به تو از اینکه چیزی که به آن علم ندارم از تو بخواهم.» مربوط به حضرت نوح است و آن هم در مورد خاصی نازل شده و اظهار نادانی و استغفار راجع به شناخت واقعی فرزند خود از جهت ایمان قلبی و شایستگی وی برای بودن از خاندان نبوت است و دلالت دارد بر اینکه پیامبران بالفعل به همه امور علم ندارند تا بتوان درباره پیامبران هرگونه علم غیب استفاده کرد. (کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ۴۸۲)

۴. آیات دال بر نفی علم غیب از پیامبران در کلام خدا

این آیات را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد:

گروه نخست، آیاتی که با واژه «درایه» آمده که به‌معنای «المعرفة المدركة بضرب من الحيل»؛ یعنی شناخت و علمی که با نوعی تدبیر به‌دست آید (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۳۱۲) و درباره موضوع خاصی از قبیل سرانجام کار یک فرد معین «وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكِّي» (عبس / ۳) تو چه می‌دانی شاید او پاکیزه شود» و یا حقیقت «سجین» «وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِينٌ» (مطففین / ۸) نمی‌دانی سجین چیست» و «علیون» «وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُونَ» (مطففین / ۱۹) نمی‌دانی علیون چیست» و «شب قدر» «وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ» (قدر / ۲) و تو چه دانی که شب قدر چیست» و نظایر آنها وارد شده و عمومیتی ندارد.

گروه دوم، آیاتی است که با واژه «علم» آمده که به هرگونه آگاهی گفته می‌شود؛ نمونه‌ای از این آیات:

«وَمَنْ أَهْلَ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى الْيَفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ؛ (توبه / ۱۰۱) از اهل مدینه کسانی هستند که بر نفاق تمرد کردند تو آنها را نمی‌شناسی.» و «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ؛ (اسرا / ۳۶) از چیزی که آگاهی نداری پیروی نکن.»

نقد و بررسی

آیات دسته نخست هر کدام درباره موضوع خاصی وارد شده و عمومیتی ندارد تا به استناد آنها بتوان هرگونه علم غیب را نفی کرد. افزون بر این، در مورد لغت «درایه» براساس تحقیق اهل لغت (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۳۱۲) و استعمال قرآن کریم بر علم خاصی اطلاق می‌شود و آن علمی است که از راه اسباب عادی به انسان برسد، بنابراین سلب درایه از پیامبر راجع به این‌گونه امور تنها سلب علم عادی است، اما علمی که از راه وحی برسد، این‌گونه آیات شامل آن نمی‌شود؛ زیرا وحی راه غیر عادی علوم است، از این‌رو، این دسته از آیات، در شماره آیات نفی علم غیب نیستند، اما در مورد آیات گروه دوم:

الف) اولاً این آیه «از اهل مدینه کسانی هستند که بر نفاق تمرد کردند تو آنها را نمی‌شناسی» (توبه / ۱۰۱) راجع به شناخت گروه خاصی از منافقان مدینه است که آنها با اینکه در جوار شخصیتی نظیر پیامبر ﷺ بودند، به نفاق و دورویی خود ادامه می‌دادند و برای پوشاندن و پنهان کردن کارها و منویات و افکار خود بر نفاق تمرین می‌کردند و از آنجایی که نفاق یک امر قلبی است و خدا تنها کسی است که از قلبها آگاه است، لذا شما نمی‌توانید، منافقین را شناسایی کنید، بلکه ما از وضع ایشان آگاهیم خدا در این باره به پیامبر اسلام ﷺ می‌گوید: تو شناختی درباره اینان نداری و این موضوع به تنهایی شامل تمام موضوعات غیبی نیست، در نتیجه آیه شریفه عمومیت ندارد. (نجفی خمینی، ۱۳۹۸: ۷ / ۱۳)

ثانیاً: مقصود از شناختی که در این آیه مطرح شده، شناخت عینی که از راه غیر عادی مانند وحی به وجود می‌آید نیست، بلکه مقصود نفی شناخت عادی است و سیاق مشابه این آیه و قرائنی که در این آیه است بر این مطلب گواهی می‌دهد؛ زیرا در این آیه روی تمرین و ممارست که از کلمه «مردوا» استفاده می‌شود، تکیه شده و چنین استفاده می‌شود که تمرین و ممارست آنان بر نفاق مانع شناسایی آنها است، در این صورت باید دید که تمرین و ممارست از چه نوع آگاهی می‌تواند ممانعت کند؟ مسلماً تمرین و ممارست فقط راه شناخت عادی را می‌تواند، مسدود کند و اما آگاهی غیر عادی را نمی‌تواند مانع شود. (قمی مشهدی، ۱۳۶۸: ۵ / ۵۲۶؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۹ / ۳۷۶) نکته دیگر در این آیه مقابله «لا تعلمهم» با جمله «نحن نعلمهم» است که فرموده است تو نمی‌دانی ما می‌دانیم. در اینجا نیز باید دید این نفی و اثبات با کلام علم و آگاهی پیامبر مناسبت دارد؟ مسلماً آن علمی که توسط وحی یا از راه‌های دیگر مانند الهام یا آگاهی بالطبع که بدون واسطه به اراده الهی در قلب پیامبر قرار گیرد، پرتوی است از علم الهی و مربوط به اوست و در مقابل علم او حساب نمی‌شود، گر چه هر علمی در حقیقت با تعلیم الهی است ولی آن علم و دانشی که از راه‌های عادی و فکر و تامل خود انسان برای او حاصل می‌شود، علم خود آن شخص اعتبار

می‌شود و مملوک خود او شمرده می‌شود و مناسبت بیشتری با قرار گرفتن در مقابل علم استقلالی و ذاتی خدا دارد. (حسینی شیرازی، ۱۴۲۴: ۲ / ۴۵۳)

ب) آیه «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (اسرا / ۳۶) اگرچه خطاب به پیامبر اسلام است، ولی محتوای آن یک وظیفه اسلامی و انسانی مربوط به همه مسلمانان است و اینکه انسان از آنچه بدان علم و آگاهی ندارد، پیروی نکند و ترتیب اثر بر احتمال و گمان ندهد و در این باب گوش و چشم و قلب و تمام اعضا و جوارح انسان مسئول هستند، چنان‌که آیه بعد هم خطاب به پیامبر است: «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَحْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا» (اسراء / ۳۷) و مضمون آن نهی از تکبر و راه رفتن از روی غرور و تبختر است، ولی مقصود همه مسلمانان هستند و اصلاً دلالت بر اینکه پیامبر با حالت تکبر بر روی زمین راه می‌رود ندارد، همین‌طور آیه قبل نیز هم اختصاص به پیامبر ندارد و مضمون آیه از دلالت بر آگاهی به غیب، خارج است. (رازی، ۱۴۰۸: ۲ / ۲۱۷)

۵. آیات دال بر شمول علم غیب بر ما سوی الله

قسمتی از آیات دال بر شمول علم غیب، اجمالاً پیامبران الهی را آگاهان به غیب معرفی می‌کند و قسمتی تحت یک عنوان کلی، علم به غیب را به آنان نسبت می‌دهد. بخش دیگر آیاتی است که علم به غیب را نسبت به موارد جزئی اثبات می‌کند. آیات مثبت علم غیب به‌طور اختصار تحت عناوین ذیل جمع‌بندی می‌شود:

آیات مثبت علم غیب به نحو اجمال

این آیات بر آگاهی پیامبر ﷺ از غیب گواهی می‌دهند، مثل «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ، (آل عمران / ۴۴) اینها از خبرهای غیب است که به تو وحی می‌کنیم.» «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ رِصْدًا؛ (جن / ۲۷ - ۲۶) خدا دانای غیب است پس هیچ کس را بر غیب خویش آگاه نمی‌کند، مگر بندگان که مورد رضایت او باشند و آن بندگان عبارتند از فرستادگان او، و خدا برای فرستادگان خود از جلو و پشت سرشان، نگهبان قرار می‌دهد.» مفاد آیه می‌فهماند که علم غیب، از خدا است و او فرستادگان خود را از غیب آگاه می‌کند. (طبرسی، ۱۴۰۸: ۲ / ۵۴۵)

آیات بیانگر شهادت بر اعمال انسان

از این آیات استفاده می‌شود افزون بر خدا و ملائکه و اعضا و جوارح، انسان‌هایی نیز مانند پیامبران و امامان شاهد و ناظر بر اعمال مردم‌اند که از اعمال و نیات قلبی آنان آگاهند. این علم و آگاهی اگرچه از سنخ شهادت و حضور است و از نظر مفهوم لغت در مقابل غیب قرار می‌گیرد، ولی منظور از علم غیب در اینجا کلیه علمی است که از طرق و اسباب غیر عادی به انسان برسد، قهراً این‌گونه آگاهی‌ها نیز از علوم غیر عادی و غیب

شمرده خواهد شد. پیامبران و امامان، گواهان بر اعمال شمرده شده‌اند، چنان که خدای متعال می‌فرماید: «وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (نحل / ۸۹) و روزی که در هر امتی با گواهی بر ایشان از خودشان برانگیزیم». (حسینی همدانی، ۱۴۰۴: ۲ / ۵۲۲)

آیات علم به ملکوت اشیاء

آیاتی که بیانگر سیر باطنی در اشیاء هستند به‌گونه‌ای که از حدود آگاهی عادی بشر خارج است و باید به تعلیم الهی صورت گیرد، این آیات انواع مختلفی دارد؛ قسمتی از این آیات را می‌توان تحت عنوان علم به ملکوت جهان، علم به تأویل (یوسف / ۶) و معراج (اسراء / ۱) نام برد، مانند: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» (انعام / ۷۵) این چنین به ابراهیم ملکوت آسمان‌ها و زمین را نشان دادیم و برای اینکه از صاحبان یقین باشد. «ملکوت به معنای ملک و مصدر است همان‌طور که طاغوت و جبروت نیز چنین است، اگرچه از جهت معنا متضمن تأکید نسبت به معنای ملک و سلطنت است، چنان که طاغوت و جبروت نیز نسبت به معنای طغیان و جبران دارای تأکید است. (طباطبایی ۱۴۱۷: ۷ / ۱۶۹)

اخبار غیبی پیامبران علیهم‌السلام

رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پیش از ماه رمضان، در خطبه‌ای به بیان فضایل آن ماه پرداختند، از آن میان، امام علی علیه‌السلام برخاست و پرسید: با ارزش‌ترین عمل در این ماه چیست؟ حضرت فرمود: پرهیز از محرمات و ... پس از آن به گریه افتادند. حضرت علی علیه‌السلام فرمود: چرا گریه می‌کنید؟ فرمود: برای آنچه در این ماه برای تو پیش می‌آید، گویا می‌بینم در حال نماز، شقی‌ترین مردم همتای کشنده شتر صالح، محاسن تو را به خون سرت رنگین می‌کند. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۹۶ / ۳۵۸) خبر از مرگ ابوذر در تنهایی، خبر از جنگ زبیر با علی علیه‌السلام و خبر از جنگ علی علیه‌السلام، با سه گروه ستمگر، پیمان شکن و مرتد. (احمد بن ابی یعقوب، ۱۳۶۲: ۱۷۳) همچنین خبر دادن حضرت یوسف علیه‌السلام از شفا یافتن چشم پدر به‌وسیله پیراهن او، هنگامی که یوسف علیه‌السلام در آخرین ملاقات، خود را به برادران خویش معرفی کرد، پیراهن خویش را به آنان داد و گفت: این پیراهن را ببرید و به صورت پدرم بیندازید که بینا می‌شود. همچنین، همین که کاروان از مصر خارج شد، یعقوب علیه‌السلام در کنعان (که فاصله زیادی با مصر دارد) گفت: من بوی یوسف را می‌شنوم (یوسف / ۹۲ و ۹۵) نیز آیاتی وجود دارد که پیامبرانی مثل آدم (نوح / ۲)، نوح (هود / ۶۵ - ۶۴) صالح و خضر (کهف / ۶۵) و ... از غیب خبر داده‌اند، بنابراین، جای هیچ تردیدی باقی نمی‌ماند که پیامبران الهی و یا عده‌ای خاص از دیگر بندگان خدا از طریق عبودیت و بندگی خالصانه، راه ارتباط به عالم ماورای حس را پیدا کرده و از غیب خبر داده‌اند. (نجفی، ۱۴۱۴: ۵۷ / ۱۳۷) چنان که امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «امیرمؤمنان علیه‌السلام بارها فرمود: زمان فرا رسیدن پیشامدهای ناگوار را می‌دانم و از اصل و نسب آدمیان و چگونگی داوری میان آنها آگاهی دارم، نه حوادث گذشته از دسترسی من

دور است و نه امور پنهان از دیده، برایم مستور است ... اینها دانشی است که خدا مرا از آن آگاه ساخته است. (کلینی، بی تا، ۱ / ۱۹۷ - ۱۹۶)

نتیجه

از بررسی آیات قرآنی مرتبط با علم غیب این نتایج به دست می آید:

گروهی از آیات علم غیب را منحصر در خدا می دانند، گروهی از آیات، پیامبر در آنها به صراحت علم غیب را از خود سلب می کند و برخی از آیات، خداوند، از پیامبر علم غیب را نفی می کند و آیاتی دیگر، بعضی از علوم غیبی را به خدا اختصاص می دهد.

در آیات حصر، علم غیب اصالتاً و بالذات برای خدا است و خدا مالک حقیقی آن است و به هر کس که بخواهد تعلیم می دهد و با کنار هم گذاشتن این آیات، شواهد و قرائنی در خود آیه وجود دارد که حکایت از عدم تنافی بین آیات دارد و منظور از آیات نفی را آیاتی می داند که علم غیب را از غیر خدا نفی می کند و منحصر در خدای متعال می داند و علم غیب ذاتی و استقلالی را نسبت به دیگران نفی می کند و آیات دال بر شمول - که علم غیب را برای انبیا و پیامبران و امامان، اثبات می کند - همان علمی است که با تعلیم یا الهام الهی افزه می شود؛ بنابراین، منافاتی بین آنها وجود ندارد و کسی که درباره پیامبران و یا امامان ادعای علم غیب می کند علم غیب ذاتی و متکی به خود آنان را ادعا نمی کند و از طرفی همان موارد خاص را ادعا دارد.

بخشی از آیات دال بر علم غیب، به طور اجمال پیامبران الهی را، آگاهان به غیب معرفی می کند و قسمتی تحت عنوان کلی، علم به غیب را به آنان نسبت می دهد، مثل آیات علم به ملکوت و تأویل اشیا و آیات تعلیم اسماء و قسم دیگر آیاتی است که می توان علم به غیب را در موارد جزئی اثبات کرد، این آیات از اخبار غیبی امتهای پیشین و از وقایع آینده خبر می دهند و دسته‌ای آیات، اخبار غیبی پیامبرانی چون آدم علیه السلام و نوح علیه السلام و ... را انعکاس می دهند.

دسته‌بندی آیات این موضوع بیانگر آن است که آنچه را قرآن در انحصار خدا بیان فرموده، «علم غیب ذاتی و مستقل» است و خدا به مقتضای حکمت و مشیت خود، برخی از رسولان را به واسطه وحی، از غیب آگاه می نماید تا رسالت ایشان را اثبات و امر تبیین دین را تسهیل نماید. به فرمان الهی پیامبر نیز مأمور تعلیم جانشین خود است و این علم در کنار دیگر روش‌های کسب علم امام نظیر الهام و تحدیث با فرشتگان، سینه به سینه به اوصیای الهی انتقال می یابد، بی آنکه هیچ یک از آنان ادعای استقلال در علم غیب نمایند. البته تخصیص علم غیب به خدا مانع از آن نمی شود که برخی اشخاص، به تعلیم الهی و براساس شایستگی‌های نفسانی که از خود ابراز می دارند، به اسرار و علوم و امور غیبی آگاهی یابند و نادیدنی‌ها را دیده و ناشنیدنی‌ها را بشنوند. این موهبتی است که خدا به افراد برگزیده مانند پیامبران و اولیا عنایت می نماید و به اذن و تعلیم الهی و در طول علم خدای متعال قرار گرفته است.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.
- جرجانی، ابوالمحاسن حسین بن حسن، ۱۳۷۷، *جلاء الأذهان و جلاء الأحزان*، تهران، دانشگاه تهران.
- حسینی شیرازی، سید محمد، ۱۴۲۴ ق، *تقریب القرآن إلى الأذهان*، بیروت، دار العلوم.
- حسینی همدانی، سید محمدحسین، ۱۴۰۴ ق، *انوار درخشان*، تحقیق محمد باقر بهبودی، تهران، کتابفروشی لطفی.
- خواجهوی، محمد، ۱۴۱۷ ق، *ترجمه اعجاز البیان*، تهران، مولی.
- رازی، ابوالفتوح، ۱۴۰۸ ق، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، تحقیق محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۴۰۵ ق، *التفسیر الکبیر*، بیروت، دار الفکر، چ ۳.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، *المفردات فی غریب القرآن*، تحقیق صفوان عدنان داودی، بیروت و دمشق، دار العلم و الدار الشامیة.
- صدوق، محمد بن علی (ابن بابویه)، ۱۳۶۲، *خصال*، تهران، جاویدان.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۰۸ ق، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، بیروت، دار المعرفه.
- عاملی، ابراهیم، ۱۳۶۰، *تفسیر عاملی*، تهران، صدوق.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۴ ق، *کتاب العین*، تهران، اسوه.
- فضل الله، سید محمدحسین، ۱۴۱۹ ق، *تفسیر من وحی القرآن*، بیروت، دار الملائک، چ ۲.
- قرشی، سید علی اکبر، ۱۳۷۷، *احسن الحدیث*، تهران، بنیاد بعثت، چ ۳.
- قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، ۱۳۶۸، *کنز الدقائق و بحر الغرائب*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- کاشانی، فتح الله، ۱۳۷۳ ق، *خلاصة المنهج*، تهران، اسلامیة.
- کاشفی سزواری، حسین بن علی، ۱۳۶۹، *مواهب علیه*، تهران، اقبال.
- کلینی، محمد بن یعقوب، بی تا، *اصول کافی*، ترجمه سید جواد مصطفوی، تهران، کتابفروشی علمیه اسلامیة.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ ق، *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار*، بیروت، الوفاء.
- نجفی خمینی، محمدجواد، ۱۳۹۸ ق، *تفسیر آسان*، تهران، اسلامیة.
- نجفی لاری، عبدالحسین، ۱۴۱۴ ق، *معارف الاسلامیة*، تحقیق محمدجمیل حمود، بیروت، انتشارات مرکز جواد.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ۱۳۶۲، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۳.